



عصر روشنفکری در اروپا، دوره درخشش فلسفه (به‌ویژه فلسفه سیاسی و اجتماعی) بود و دوره مدرنیته دوره تاخت و تاز علم و تفکر علمی و صنعتی بود؛ ولی دوره پست‌مدرن بیشتر روی در تفکر عرفانی دارد.

عصر روشنفکری در اروپا، دوره درخشش فلسفه (به‌ویژه فلسفه سیاسی و اجتماعی) بود و دوره مدرنیته دوره تاخت و تاز علم و تفکر علمی و صنعتی بود؛ ولی دوره پست‌مدرن بیشتر روی در تفکر عرفانی دارد. تمایل به جوهر عرفان به این خاطر است که پست‌مدرن دوره دگرگون‌سازی و ساختارشکنی است. پست‌مدرن برخلاف مدرنیته، سعی دارد که سازه‌های فکری عمودی (یا سلسله‌مراتبی) را به یک شبکه فکری افقی و فراگیر بدل کند؛ کاری که عرفان شرقی در آن بسیار موفق بوده است.

تفکر زنانه (یا تفکر نیمه‌راست مغز) بیشتر تفکری افقی است تا عمودی، یا به تعبیر دیگر بیشتر رابطه‌ای (relational) است تا سلسله‌مراتبی (hierarchical). تفکر سلسله‌مراتبی در بسیاری مسائل بازده خوبی دارد و سریع به نتیجه می‌رسد؛ ولی در فضاهاى فوق پیچیده، تفکر عمودی به تنهایی راهگشا نیست. در شبکه‌های فوق پیچیده (مثل محیط‌زیست) تمام اجزای شبکه با هم در ارتباط یکایک هستند و تغییر کوچکی در یک جزء شبکه، در تمام شبکه اثر می‌گذارد. این ارتباط اجزا به طوری گسترده و فراگیر است که تشخیص بین جزء و کل را (که اساس تفکر عمودی است) ناممکن یا بسیار مشکل می‌کند.

در شبکه‌های فوق پیچیده (آبرپیچیده) هر جزئی کل است و هر کلی جزء است؛ یعنی تمام اجزای شبکه در ثبات و حرکت شبکه همکاری می‌کنند و هر جزء به کاری مهم مشغول است که در تمام شبکه اثرگذار است. اهمیت جزء در تفکر عرفانی به طوری است که شیخ محمود شبستری شروع تفکر را از جزء می‌داند نه از کل.

تفکر، رفتن از باطل سوی حق

به جزو اندر بدیدن کل مطلق

تنها یک کل هست آنهم «کل مطلق»، یعنی خداست و بقیه عالم همه جزءند و همه اجزا با هم ارتباط حیاتی دارند؛ چون همه اجزا با جان عالم به طور مستقیم و مستقل در تماسند، نه از طریق سلسله مراتب. هانف اصفهانی در ترجیع‌بند معروفش می‌گوید:

ای که دارد به تار زنارت

هر سر موی من جدا پیوند

در عرفان، کل جهان هستی - که به تعبیری همان جهان آشفته‌گی (یا ابرپیچیدگی) است - به زلف یا مو تعبیر می‌شود. هاتف می‌گوید که هر سر موی من رابطه مستقیم و مستقلاً با معشوق دارد. این رابطه مستقیم با خداوند، همه اجزا را در یک مقام مساوی قرار می‌دهد؛ به این معنی که همه با رابطه مسقیم که با جان آفرینش (Cosmic Soul) دارند، می‌توانند تمام آفرینش را در خود داشته باشند. به بیان شیخ محمود:

جهان را سر به سر آینه‌ای دان

به هر یک ذره در صد مهر تابان

یعنی هر یک از اجزای جهان هستی یک آینه است، به طوری که در هر ذره‌ای، عکسی از صدها خورشید حقیقت را می‌توان مشاهده کرد.

اگر یک قطره را دل برشکافی

برون آید از آن صد بحر صافی

به هر جزوی ز خاک ار بنگری راست

هزاران آدم اندر وی هویداست

درون حبه‌ای، صد خرمن آمد

جهانی در دل یک ارزن آمد

به پرّ پشه‌ای در جای جانی

درون نقطه چشم، آسمانی

بدان خردی که آمد حبه دل

خداوند دو عالم راست منزل

در این ابیات شیخ محمود جهان هستی را تعریف می‌کند که در آن هر ذره کوچکی به کار مهمی مشغول است و یکایک ذرات حاوی تمامی روح جهان هستند؛ به عبارت دیگر سلسله مراتب و عالی و دانی و کوچک و بزرگ در کار نیست.

روایت‌های بزرگ و ساختار شکنی

دوره روشنفکری و به دنبال آن دوره مدرنیته زمان روایت‌های بزرگ (grand narratives) بود؛ یعنی فیلسوف یا دانشمندی می‌آمد و ادعا می‌کرد که با یک یا با چند اصل کلی فلسفی و علمی می‌توان تمام مسائل جزء و کل عالم را حل یا لااقل مدل‌سازی کرد. دیالکتیک هگل یک نمونه از روایت‌های بزرگ فلسفی بود. در علم فیزیک یکی از روایت‌های بزرگ، اصول فیزیک نیوتونی است و در ریاضیات مختصات دکارتی هنوز روایت بزرگی است. روایت فلسفی دو ارزشی (هست و نیست) ارسطو در دوره جدید، جبر بولین (یعنی حساب کامپیوتری مبنای صفر و یک) را آفرید که امروز بزرگترین روایت در ریاضیات و منطق سنتی به شمار می‌آید.

در قرن بیستم با ظهور تفکرات انقلابی پی‌های محکم روایت‌های بزرگ در فلسفه و علم کمی سست شد. فیلسوفانی مانند هایدگر و فیزیکدان‌هایی چون هایزنبرگ توانستند نشان دهند که روایت‌های بزرگ را می‌توان زیر سؤال برد و ساختارشکنی کرد. در نیمه دوم قرن بیستم دکتر لطفی‌زاده (استاد ایرانی دانشگاه برکلی) روایت بزرگ هست و نیست ارسطویی را با عرضه کردن منطق تشکیک (fuzzy logic) زیر سؤال برد. در سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ یک عده فیلسوف و جامعه‌شناس اروپایی مانند میشل فوکو، ژان لیوتارد و ژاک دریدا نگرش به تاریخ و علوم اجتماعی را دگرگون کردند. می‌توان گفت که زیربنای پسامدرن در نیمه اول قرن بیستم ریخته شده؛ ولی عنوان پست‌مدرن (به معنی یک نهضت جدید فکری) در اواخر قرن بیستم باب شد.

روان‌شناسان اواسط قرن بیستم چون کارل یونگ و اریک فروم با اینکه رسماً پسامدرن به حساب نمی‌آیند، توانستند روایت‌های بزرگ دوره مدرن را تعدیل و تصحیح کنند و راه را برای روان‌شناسی و اسطوره‌شناسی پسامدرن باز کنند. یونگ و فروم متوجه آن شدند که دوره مدرن خود را از دانش شرق (به‌ویژه عرفان شرقی) محروم کرده است و بنابراین سعی کردند در حل مسائل روان‌شناسی و اجتماعی از تفکرات عرفانی نیز بهره بگیرند. در حالی که فروید بیشتر به اسطوره‌شناسی غربی توجه داشت؛ یونگ و فروم و به دنبال آنها ژوزف کمبل (J.Campbell) توانستند با مقایسه اسطوره‌شناسی شرق و غرب درهای عرفان شرق را به روی علم و بینش علمی باز کنند. اریک فروم در کتاب معروف «هنر عشق ورزیدن» مولانا را به عنوان یک متفکر بزرگ جهانی معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که عرفان شرقی در حل مسائل امروز بشری راه‌حل عملی دارد.

عرفان و روشنفکران مدرنیته

درحالی که غربی‌ها دانش عمیقی از عرفان نداشتند، توانستند جنبه کاربردی عرفان را تا اندازه‌ای بشناسند. در مقابل، بیشتر روشنفکران مدرن ایرانی از ارزش کاربردی میراث عرفانی خود غافل ماندند تا جایی که بسیاری از روشنفکران ایرانی حافظ و خیام را می‌گسار و شهوت‌پرست معرفی می‌کردند و می‌گفتند که این شاعران افرادی لذت‌طلب بودند و تنها می‌گفتند دم را غنیمت دان. اینان برای اثبات ادعای خود اشعاری را گواه می‌گرفتند مانند این شعر حافظ را:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم؟

یا این شعر خیام:

خیام، اگر ز باده مستی، خوش باش با لاله‌رخی اگر نشستی، خوش باش

چون عاقبت کار جهان نیستی است انگار که نیستی، چو هستی خوش باش

تفسیر شعر عرفانی در جهت پوچی‌گرایی و لذت‌طلبی با ظهور مدرنیته در ایران رونق گرفت. ما در اینجا قصد وارد شدن در این بحث قدیمی را نداریم. تنها لازم است خاطر نشان کنیم که این بحث که خیام و حافظ به روح و خدا و قیامت معتقد بوده‌اند یا نبوده‌اند، یا اینکه عشرت‌طلب بوده‌اند یا پرهیزگار یک نگرش تقلیل‌گرایانه به شعر عرفانی و تغزلی است. ارزش جهانی آنها در این است که نشان داده‌اند می‌توان از یک زاویه دیگر هم به جهان هستی نگریست. در واقع عرفا و شعرای عرفانی چون سنائی، خیام، عطار، مولانا، سعدی و حافظ بسیار پیشتر از فیلسوفان پسامدرن روایت‌های بزرگ یونانی (ارسطویی و افلاطونی) را زیر سؤال بردند.

نهمصد سال قبل از ژاک دریدا، خیام نشان داد که حقیقت در ورای واقعیات نیست، بلکه در بطن آنهاست. این کشف بزرگی است که آن را به پسامدرن‌های اروپایی نسبت می‌دهند. ژاک دریدا جمله معروفی دارد که: «در ورای متن، هیچ چیزی نیست»؛ با این تفسیر که تفکر دو ارزشی و سلسله‌مراتبی ارسطویی ما را از متن دور می‌کند و ما باید بیشتر به متن عالم و گفتمان‌ش با بشر توجه داشته باشیم نه اینکه از ورای متن به متن نگاه کنیم.

ما در این گفتار به عرفان و ادبیات عرفانی از دیدگاه فرامدرن نگاه می‌کنیم (نه از دیدگاه روشنفکری و مدرنیته)، یعنی قصدمان حل مسائل کاربردی اجتماعی و فلسفی زمان است نه ادامه بحث بر سر می‌گساری و لذت‌پرستی خیام و دیگران. قصد این گفتار عرضه نظریه‌های کلی نیست، بلکه وارد شدن در متن جزئیات است. در این رهگذر متوجه خواهیم شد که عرفان (به‌ویژه بعد زانۀ عرفان) نقش کاربردی مهمی در حل مسائل روز دارد. البته قصد ما در این نگرش بحث زن و مرد و دعوای متداول بر سر حقوق و مقام زن نیست.

دوره روشنفکری و مدرنیته با اینکه در اواخر عمر خودش خیلی آزادیخواه بود و سنگ حقوق زن را به سینه می‌زد، حرکت فکری‌اش بسیار مردگرا بود و حکمت زنانه را درک نمی‌کرد. به همین خاطر نهضت زنان در دوره مدرنیته سعی داشت که زنان را به تفکر مردانه دعوت کند و هیچ‌گونه کوشش اساسی نکرد تا مردان را با حکمت و خرد زنانه آشنا سازد!

مهندسان دوره مدرنیته مکعب مستطیلی فکر می‌کردند و زنانی هم که به مدارس مهندسی راه می‌یافتند، می‌باید اهمیت این طرز فکر را می‌پذیرفتند تا مهندس موفق شوند. امروز ما می‌دانیم که چنین برخوردی با اینکه رهاوردهای فناوری زیاد داشته و باعث رشد اقتصادی شده است، برخورد متعادل و سالمی نیست. در اواخر قرن بیستم بشریت متوجه شد که رشد بی‌رویه در دوره مدرنیته به ویرانی‌های زیادی منتهی شده و ما امروزه باید به دنبال رشد پایدار باشیم و برخورد و نگاه زنانه تمایل بیشتری به پایداری دارد. اگر مسأله دوره روشنفکری و مدرنیته، احقاق حقوق زنان بود، دوره پسامدرن برنامه‌اش بازیابی تفکر زنانه است برای احقاق حقوق کل جامعه بشری. دیگر مجال دعوا نیست. تمام نیروها و برخودها و روشها باید به یاری هم بیایند تا راه نجات را بیابیم.

نقش و چهره زن

نقش زن در عرفان و ادبیات موضوعی است که کمتر به آن توجه شده است. چهره نمادی زن را در ادبیات و عرفان، مردها ساخته‌اند؛ ولی چهره واقعی زن که همان نقش زن است، تا اندازه زیادی در پشت چهره نمادین او مخفی مانده است. نقش زنانی که از زمان رابعه عدویه تا پروین اعتصامی ستون‌های استوار عرفان و ادب ایرانی بوده‌اند، تا اندازه زیادی ناشناخته مانده است. این زنان غالباً گمنام مانده‌اند و در داستان‌های عرفانی از آنها با عنوان‌های کلی چون «یک زن» «پیرزنی» یا «یک دختر» صحبت می‌شود. برخی از آنها نیز چون رابعه بنت کعب اشعارشان به مردان (چون ابوسعید) منتسب شده است. علت این کم‌لطفی تا اندازه‌ای فرهنگ مردسالاری بوده است. از طرفی هم بسیاری از زنان عارف به نتیجه کار خود می‌اندیشیده‌اند، نه به نام و معروفیت. امروز تمامی انسان‌ها در یک کشتی هستند که در حال غرق شدن است. برای نجات این کشتی به توان فکری و احساسی زن و مرد نیاز است. متأسفانه مردان که در غرب، سکان کشتی را در دوره مدرنیته به دست داشتند، این اواخر چرتشان برد و اکنون زمان آن رسیده است که زن و مرد هر دو بیدار و فعال باشیم تا نه در رقابت با یکدیگر، بلکه با همکاری و همیاری کشتی را نجات دهیم.

زر و زور و تدبیر

در اکثر جوامع مردسالار، کشور را با زر و زور اداره می‌کنند. دقیقی که یکی از اولین شاعران زبان فارسی است، می‌گوید:

به دو چیز گیرند مر مملکت را یکی پرنیانی، یکی زعفرانی

یکی زر نام ملک برنیشته دگر آهن آبداده یمانی

یعنی اساس مملکت‌داری، طلا و شمشیر است. شمشیر (که از آهن آبداده یمانی ساخته می‌شده) به رنگ ابریشم (پرنیان است) و سکه زر (که نام شاه بر آن نبشته) به رنگ زعفران است. این دو اساس حکومت‌های قدیم بوده‌اند. امروز هم بشریت در بند زر و زور گیر کرده است. زر نیروی اقتصاد است و زور نیروی نظامی. این دو نیرو در واقع یکی هستند؛ چون خیلی ساده به هم تبدیل می‌شوند، با پول می‌توان نیروی نظامی را تقویت کرد و از نیروی نظامی می‌توان برای هدایت اقتصاد استفاده کرد. زر و زور هر دو عنصر مادی کنترل هستند (یعنی سخت‌افزار هستند) و حال آنکه تدبیر نرم‌افزار است. تدبیر (که بیشتر با عنصر زنانه در مرتبط است) برای مهار کردن زر و زور است، به طوری که این دو نیرو در جهت رفاه و امنیت مردم استفاده شوند نه اینکه برای تقویت خودشان. در بعضی جوامع قبایلی، مردها برای رفتن به جنگ از مادران خود اجازه می‌گرفتند و مادران تنها در مواقع دفاعی، فرزندان‌شان را به جنگ می‌فرستاده‌اند. هیچ مادری فرزندش را برای کشورگشایی و قتل و غارت به جنگ نمی‌فرستد. زنان در زمینه اقتصاد نیز با تدبیر عمل می‌کنند. بسیاری زنان استفاده درست‌تری از پول می‌کنند تا بسیاری از مردها.

دکتر محمد یونیس - برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۶ - بنیان‌گذار نظام بانکی خاصی در بنگلادش و هند است که کارش دادن قرضه‌های کوچک است. این بانک‌ها که بیشتر به دست زنان فقیر روستایی اداره می‌شود، در مبارزه با فقر بسیار موفق بوده‌اند. زنان اقتصاد را بیشتر در جهت رفاه و ثبات می‌بینند و بُعد انسانی و معنوی به اقتصاد می‌دهند.

ماشین اقتصاد جهانی نه تنها غذا، بلکه بر آب و محیط‌زیست مردم را نیز مسلط شده‌اند و برای این کار احتیاج به نیروی نظامی دارد. بشر باید از این حلقه زر و زور بیرون بیاید و تنها راه‌حش تدبیر است؛ اما باید دانست که تدبیر سالم با علم و تفکر مدرن حاصل نمی‌شود. علم مدرن چون روح ندارد، ابزاری است در دست قدرتمندان و آنها نیز خیلی ساده تدبیر را به تزویر (که نوع بیمارگونه‌ی تدبیر است) تبدیل می‌کنند؛ یعنی از علم و تفکر در جهت زیادکردن قدرت خود استفاده می‌نمایند. تدبیر سالم از تعامل معنوی فکر و علم حاصل می‌شود. اگر معنویت را از میان برداریم، علم به دست دزدان می‌افتد. سنایی نهصد سال پیش این هشدار را داد و گفت: «چو علم آموختی، از حرص آنگه ترس، کاندر شبر چو دزدی با چراغ آید، گزیده‌تر برد کالا!»

با این همه به قول حافظ: «بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم!» نهضت پسامدرن آرام‌آرام اهمیت تدبیر را درک می‌کند و خود را از حلقه اسارت زر و زور آزاد می‌کند. روش مبارزه با زر و زور، استفاده از زر و زور نیست، بلکه از این حلقه بیرون آمدن است. اکثر مردها خیلی زود شمشیر را از نیام بیرون می‌کشند. رستم بسیار زود خنجر را بیرون کشید و پسرش را ناشناخته کشت: سبک تیغ تیز از میان برکشید بر پور بیدار دل بر درید. ای کاش تهمینه در میدان نبرد حاضر بود!

با پررنگ شدن نقش عنصر زنانه در جوامع بشری (به‌ویژه در جوامعی جهان دوم و سوم) امید است که بشریت تدبیر بیشتری در استفاده از زر و زور به خرج دهد. برای جلوگیری از فاجعه‌های محیط‌زیستی و سیاسی و اجتماعی، امروز بیش از هر چیز احتیاج به تدبیر داریم: بینشی از نوعی دیگر، نه از آن نوعی که ما را به گرداب کشاند، بلکه آن بینشی که بتواند کشتی ما را از گرداب نجات دهد. ما اگر همگی - از زن و مرد و از هر نژادی که هستیم - توش و توان خود را در میان بگذاریم و با یکدیگر هم‌پرواز باشیم، امید آن هست که کشتی خود را نجات دهیم، وگرنه ما انسان‌ها نیز سرنوشت دایناسورهای دوره ژوراسیک را خواهیم داشت!

امروز اگر مردها از زنها بخواهند که در کشتی اقتصاد سکان‌داری کنند، منتهی بر زنها ندارند، بلکه در جهت نجات خود و کل بشریت کوشیده‌اند. مسأله امروز بشریت ابعاد فاجعه دارد. دیگر فرصت تعارفات شرقی یا دعاوها و رقابت‌های غربی نیست. ما همه چون کبوتران (در داستان کبوتر طوقی کللیه و دمنه) در دام مانده‌ایم. آن مرغان گرفتار فهمیدند که باید همه با هم در یک جهت پرواز کنند و دام را از زمین بردارند و به جای امنی ببرند و بندها را با تدبیر باز کنند. ما انسان‌ها نیز تنها با همکاری و تدبیر می‌توانیم خود را از دام زر و زور برهانیم.

زن و پیچیدگی

زنان موجودات پیچیده‌ای هستند و هوش و تدبیرشان علی‌الخصوص در حل مسائل پیچیده‌ی قرن بیست و یکم بسیار چاره‌ساز است. متأسفانه فضای فرهنگی و آموزشی امروز بینش و استعداد زنان را از صافی فرهنگ مردسالاری می‌گذراند. این فضا باید تغییری بنیادی کند. باید حکمت زنان مستقیماً به کار گرفته شود. در رسیدن به این هدف باید طرز تفکر زنانه فضای رشد بیابد. همان‌طور که زنها در بسیاری موارد ممکن است مسائل را از دیدگاه مردها ببینند، مردها نیز باید یاد بگیرند که گاه از منظر زنانه به عالم بنگرند. عرفا و شعرای عرفانی ما تا اندازه زیادی در این کار موفق بوده‌اند. ادبیات عرفانی ما را بیشتر مردان نگاشته‌اند؛ ولی بسیاری از نویسندگان عارف با بینش زنانه آشنا بوده‌اند. عطار نگاهی به آفرینش دارد که خیلی شبیه به نگاه رابعه است. داروفروش نیشابور سعی داشت به مردان بیاموزد که مردی و جوانمردی در جنسیت نیست، بلکه در تعالی فکری و روحی است. او در مورد رابعه می‌گوید:

تورها کن سر به مهر این واقعه مرد حق شو روز و شب چون رابعه

او نه یک زن، برتر از صد مرد بود از قدم تا فرق عین درد بود

*عالی و دانی (انتشارات اطلاعات)

منبع: روزنامه اطلاعات